

سپاسنامہ

عبدالکریم شروس

کتابچہ
بنیاد دایرہ

پیشگفتار ✓

بر منار آشناییها نمی سوزد چراغی ✓

بخش اول

۱- نامه ها:

- ۱
- * نامه خصوصی به ریاست جمهوری اسلامی ایران (آقای هاشمی رفسنجانی) و
ریاست قوه قضائیه (آقای محمدیزدی) (اواخر سال ۷۱) ۵-۶
- * نامه سرگشاده در خصوص اظهارات آیت الله... (اواخر سال ۷۱) ۷-۱۱
- * نامه خصوصی به ریاست جمهوری اسلامی ایران (آقای هاشمی رفسنجانی)
(۷۴/۴/۴) ۱۲-۱۹
- * جوابیه در خصوص اتهامات روزنامه های کیهان و کیهان هوایی (۷۴/۵/۱۲) ۲۰-۲۳
- * متن شکایت از روزنامه کیهان و کیهان هوایی (۷۴/۵/۵) ۲۴-۲۵
- * نامه سرگشاده در خصوص اظهارات وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران
(دکتر علی اکبر ولایتی) (۷۴/۱۰/۱۰) ۲۶-۳۰
- * نامه سرگشاده به ریاست جمهوری اسلامی ایران (آقای هاشمی رفسنجانی)
(۷۵/۲/۲۳) ۳۱-۳۷
- * ترجمه نامه خطاب به رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه آکسفورد
(تیرماه ۷۵) ۳۸-۳۹
- * نامه به اعضای هیأت مرکزی بدوی انتظامی اعضای هیأت علمی (۷۶/۳/۱۷) ۴۰-۴۳
- * متن پیام به مراسم بزرگداشت مرحوم دکتر علی شریعتی (۷۶/۳/۲۹) ۴۴-۴۶
- * نامه خصوصی به ریاست جمهوری اسلامی ایران (آقای هاشمی رفسنجانی)
(۷۶/۴/۷) ۴۷-۴۹

- * اطلاعیه در خصوص تکذیب مدعیات کذب پاره‌ای نشریات داخلی (۷۶/۴/۸) ۵۰-۵۱
- * نامه خصوصی به ریاست جمهوری اسلامی ایران (آقای هاشمی رفسنجانی) (۷۶/۴/۱۵)
- ۵۲-۵۳
- * نامه در خصوص اظهارات دبیر کمیسیون حقوق بشر اسلامی (۷۶/۴/۲۹) ۵۴-۵۷
- * نامه به ریاست مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) (۷۶/۵/۲۶) ۵۸-۶۳
- * نامه به ریاست مجلس شورای اسلامی ایران (۷۶/۵/۳۱) ۶۴-۶۵
- * نامه به کمیسیون حقوق بشر اسلامی (۷۶/۷/۱۴) ۶۶-۷۵
- * نامه به اعضای هیأت تخلفات بدوی (۷۷/۶/۲۴) ۷۶-۷۷
- * نامه به ریاست جمهوری اسلامی ایران (آقای سید محمد خاتمی) (۷۷/۹/۱) ۷۸-۸۳

۲- بریده جراید :

- * نامه دهها شخصیت فرهنگی کشور به رئیس جمهور ۸۴-۸۷
- * پاسخ مدیر مسئول نشریه کیان به مطالب منتشر شده در روزنامه کیهان ۸۸-۹۳
- * نامه رئیس دپارتمان شرق شناسی دانشگاه بن به رئیس جمهور ایران (اواخر سال ۷۳)
- ۹۴-۹۵
- * ابراز تأسف پروفیسور آن ماری شیمیل از حوادث دانشگاه تهران (اواخر سال ۷۳) ۹۶-۹۷
- * از برگزاری سخنرانی دکتر سروش در دانشکده فنی دانشگاه تهران جلوگیری به عمل آمد
- ۹۸-۱۰۰
- * توضیح انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران ۱۰۱-۱۰۳
- * دکتر سروش : اول امنیت، بعد مناظره ۱۰۴-۱۰۶
- * نظرات یکی از نزدیکان دکتر سروش در مورد درگیری دانشکده فنی دانشگاه تهران
- ۱۰۷-۱۱۰
- * توضیح دکتر سروش درباره خبر کذب یکی از ماهنامه‌ها (پاییز ۷۵) ۱۱۱-۱۱۳
- * اظهارات دکتر سروش در مورد وقایع دانشگاه امیرکبیر و کنگره بزرگداشت علامه جعفری
- ۱۱۴-۱۱۶

۱۱۷-۱۱۹ * دکتر سروش و اطلاعیه دفتر استاد جعفری
۱۲۰-۱۵۶ * پاسخ به سؤالات انصار حزب الله

بخش دوم

۱۵۹-۲۰۶ ۱. مصاحبه با روزنامه جامعه
۲۰۷-۲۱۴ ۲. درباره ستاد انقلاب فرهنگی و...
۲۱۵-۲۱۷ ۳. درباره قرائت فاشیستی از دین
۲۱۸-۲۲۴ ۴. سخنی مشفقانه با روحانیت
۲۲۵-۲۶۶ ۵. دیانت، مدارا و مدنیت
۲۶۷-۳۰۸ ۶. گفت‌وگوی دین و سیاست در ایران اندیشه‌های سیاسی عبدالکریم سروش،
نوشته والا وکیلی، ترجمه سعید محبی

بخش سوم

۳۱۱-۳۱۲ ۱- شرح سفرهای علمی :
* بازگشت به کشور
۳۱۳-۳۱۵ * سخنرانی در دانشگاه بن
۳۱۶ * در مالزی
۳۱۷ * سفرهای علمی دکتر سروش
۳۱۸-۳۱۹ * اولین کنفرانس اندیشه اسلامی در ترکیه
۳۲۰-۳۲۵ * سخنرانی‌ها در دانشگاه‌های انگلیس
۳۲۶-۳۲۸ * در کانادا
۳۲۹-۳۳۲ * سمینار مسائل توسعه ایران در لندن
۳۳۳-۳۳۶ * گزارش سفر به لندن
۳۳۷-۳۴۰ * گزارش ادامه سفر
* در گفت‌وگو با کیان مطرح شد: برنامه‌های دکتر سروش برای حضور در محافل

دانشگاهی و فرهنگی جهان

۳۴۱-۳۴۵

* گزارش فعالیت فرهنگی چندماهه دکتر سروش در خارج از کشور

۳۴۶-۳۶۳

* مصاحبه کیان با دکتر سروش در حاشیه سمینار اسلام و مدرنیسم

۳۶۴-۳۶۸

* گزارش سمینار بین‌المللی اسلام سیاسی و غرب

۳۶۹-۳۷۵

* گفت‌وگو با دکتر سروش درباره سخنرانی وی در باب «دموکراسی و اسلام»

۳۷۶-۳۷۷

* دکتر سروش: «اسلام حقیقت» اهل گفت‌وگوست، «اسلام هویت» اهل تفاهم نیست.

۳۷۸-۳۸۱

۲- پیوستها:

پیوست یک: نامه خصوصی به ریاست جمهوری اسلامی ایران

(آقای هاشمی رفسنجانی) (۷۴/۸/۳)

۳۸۲-۳۸۴

پیوست دو: پیامی به روزنامه سلام (۷۴/۸/۸)

۳۸۵

به نام خدا

پیشگفتار

خواستم به جای سیاست - نامه، نام این کتاب را «سیاست پاره» بگذارم (همچون آتش پاره) یعنی پاره‌ای از سیاست یا پاره‌ای از کارهای صاحب این قلم که معطوف به سیاست است. اما ترکیب «سیاست پاره» را با اینکه گویا و رسا و بدیع بود، به دلیل کژتابی معنایی و استعداد کژخوانی فرو نهادم و همان سیاست نامه را که از ابتدا در ذهن می جوشید برگزیدم. اما این هم خالی از اشکال نبود و چه اشکالی بزرگتر از پا کردن در کفش سیاست پیشه بزرگی چون خواجه نظام الملک؟ از این رو، به سفارش هوشمندانه یکی از محرمان ذوق ورز گوش سپردم، و «سیاست نامه» را به «سیاست - نامه» بدل کردم تا هم رنگ تقلید مطلق را از آن بزدایم و هم اسم را بامسما موافقت کنیم. و نشان دهم که درون مایه این کتاب، از دو قسم بیرون نیست: یا سخنانی است سیاسی در باب شوون قدرت و وظایف قدرتمندان و یا نامه‌هایی سیاسی که به اقتضای حال و به ضرورت دوران، ناقدانه و ناصحانه و دادخواهانه به مسئولان و متصدیان امور کشور نوشته‌ام و از آنان خواسته‌ام که سیرت و سیاست بگردانند و با ملک و رعیت، وفا و شفقت ورزند.

باری، این کتاب نه تنها پاره‌ای از زندگی صاحب این قلم که برگی از تاریخ پرتلاطم این دیار است و نه فقط آینه‌ای ست کوچک حاکی از حوادث تلخ و تیره، که مخبری است امین از تئوری‌های تلخ‌تر و تیره‌تری که در ورای آن حوادث هائل قرار داشتند و زاینده آن شومی‌ها و تباهی‌ها بودند.

از سال‌های نخستین دهه هفتاد شمسی، تکیه بر خشونت عریان به منزله شیوه‌ای مقبول

برای مقابله با «تهاجم فرهنگی»، در دستور کار مدیریت کشور قرار گرفت و ارتش مجهزی از روزنامه‌نگاران، دانشگاه‌رفتگان، فقیهان، شاعران، خطیبان و سیاستمداران به خدمت آن درآمد، و آنچه از سال‌ها قبل صورت تهدید و ناسزا داشت جامه عمل به خود پوشید و دسته‌ای به نام انصار حزب‌الله در عرصه فرهنگ و قلم به سرهنگی قد علم کرد، و با اخذ مجوز از مهتران قوم، به شکستن و سوختن و دریدن پرداخت، و در عرصه اسلام رسمی از همه جا و همه کس، از صدا و سیما تا منابر نمازجمعه، برگه تأیید گرفت و با اندیشه‌کوبی راه را برای نویسنده‌گشی هموار کرد و در این هوای سوزان همه‌گیر «چه امیدها بر باد رفت، چه دل‌ها خون شد، چه روزها تیره شد، چه برق‌ها در چشم‌ها کسوف گرفت و چه خنده‌ها بر لب‌ها فرو مرد و چه خشم‌ها در سینه‌ها رسوب کرد و ستر شد. از دانشگاهیان و قلم‌زنان و روحانیان (و در صدرشان آیت‌الله منتظری) پرسید بر آنان چه رفته است تا آشکارتان شود که حکایت احوالشان چگونه دل عدالت را به درد می‌آورد و کام مروّت را تلخ می‌کند و آب در چشم سنگ می‌نشانند.» (از یکی از نامه‌های همین مجموعه، ص ۶۶)

تحریف حقیقت و تقدیس خشونت، و ترویج قرائت فاشیستی از دین، و نفی و ذمّ مدارا و مروّت، و تراشیدن گوساله‌های سامری یا اهریمن‌های موهوم، سگه رایج این دوران بود، و از همه دردآورتر قدر دیدن نالایقان و بر صدر نشستن فرومایگان و برتری یافتن مدّاحان و منقادان و شیادان بر نقّادان و صرّافان بود. حجمی از دروغ و تحریف و ناسزا و چاپلوسی و سالوس که در جریده‌های ولایت‌فروش این دوران انتشار یافت، شاید در سراسر تاریخ ایران بی سابقه باشد.

انسداد سیاسی و تک منبعی شدن اطلاعات و متهم و مظنون قرار گرفتن روشنفکری و بالاخص روشنفکران دینی، غلبه قشریگری و سلب آزادی‌های مدنی و به جلوه آمدن مستان و مُعربدان و بر کرسی نشستن اندیشه «نصرت دین از راه ایجاد وحشت» از خصلت‌های برجسته این روزگار نامبارک بود.

در این میان، صاحب این قلم نیز که در چشمان حمله قرائت فاشیستی و عمّله استبداد دینی، پیچ و مهره ولایتش سفت نبود، از آن فتنه همه‌گیر نصیبی وافر برد، و چکش کاری بسیار دید. «تزویربافان وقتی معارضه با این مظلوم را پی نهادند، ابتدا به ناسزاگویی در

عرصه دامنگستر مطبوعات و سپس به خلق چهره‌های کاذب و شخصیت‌های فرمایشی... و سپس به ایراد تهمت بددینی و جاسوسی و ناموسی و سپس به ضرب و شتم بدنی و فیزیکی من دست بردند. مرحله پنجم گرسنگی دادن و روزنه روزی بستن بود... تا مرحله ششم چه باشد؟» (نقل از یکی از نامه‌های همین مجموعه ص ۵۸).

این کتاب، شمه‌ای از آن احوال و احوال را در سینه تنگ خود دارد و افسانه خود را در گوش تاریخ می‌خواند تا گواهی دهد «بر حلول زمانه عسرت و بر ناامنی اهل قلم در این دیار و بر تشنه لبی رندان و رفتن ولی‌شناسان از این ولایت و بر عزم عامه صدرنشینان بر ارادت‌پروری و فروکوفتن اندیشه‌های مستقل و سرفراز و بر اختناق فرهنگی حاکم و بر همدستی جمعی از مدرک‌داران و سوادآموختگان با فرومایگان و فاشیسم‌پیشگان برای خاموش کردن چراغ‌های خرد و آزادی و... إلجام و اسکات عالمان و تکریم جاهلان و... تا شهادتی باشد در حضور همه آیندگان تاریخ که

عقاب جور گشوده است بال در همه شهر کمان گوشه‌نشینی و تیر آهی نیست»
(همان نامه)

کشته و ناپدید شدن برخی از اهل قلم، که در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی رازش فاش شد و عفونت رسوائیش از گردون درگذشت، پدیده‌ای خلق‌الساعة نبود. مرغوای این بوم شوم از سال‌ها پیش به گوش می‌رسید و زیرکان از همان زمان در چشم حرامیان و حامیانشان برق این تطاول را می‌دیدند. از همان روز که سیاست فرهنگی به معنی «سیاست کردن اهل فرهنگ» درآمد، سکه جان ارزان شد، و از فشردن گلوی قلم تا فشردن گلوی اهل قلم فاصله کوتاه‌تر شد و فرهادکشان در ستاندن جان شیرین خسروان ادب دستی گشاده یافتند. و اگر اقبال تاریخی این قوم نبود و اگر انتخاب خاتمی بر آن پرونده ننگین استبداد دینی و انسداد سیاسی و قشریت‌فروشی و نویسنده‌گشی مهر خاتمت نهاده بود، پیدا نبود که امپراطوری قلم‌ستیزان در بسط فتوحات خویش، چه کاشانه‌های دیگر می‌سوخت و چه ویرانه‌های دیگر می‌ساخت.

اندکی پیش تو گفتم غم دل، ترسیدم که دل‌آزرده شوی ورنه سخن بسیار است باری نامه‌ها در آن فضای سرب‌آلود متولد شدند تا یک پاره از هزارپاره اندوه و ناامنی

رعایا را به گوش والیان برسانند و چه دل دلیر و جگر شیری داشتند مطبوعاتی چون سلام و کیان و زنان که در توفان تهدیدها و ارباب‌ها خطرها را به جان خریدند و به یاری مظلومان شتافتند. و نشان دادند که هنوز وجدان‌ها و ایمان‌ها زنده‌اند و سیل ریاکاری و جفاکاری بر آنها خط خاتمت نکشیده است.

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که رنگ گلی هست و بوی نسترنی اما در این کتاب، علاوه بر نامه‌ها و اندازها و تحذیرها و حتی نامه‌های به ظاهر اداری و به واقع عمومی و سیاسی، و جوایه‌ها به افتراهای مطبوعات، فصول و ابواب دیگری هم گشوده است تا بر غنای تئوریک آن بیفزاید، «فکت»ها را با تحلیل همراه کند. دو مصاحبه بلند در کتاب آمده است. یکی با کیان (که جواترین مطالب این دفتر است) و دیگری با روزنامه‌نامه‌نامه‌نامه که از نوزادان دوره ریاست خاتمی بود و همچون خاتم فیروزه بواسحاقی دولتی مستعجل داشت. محتوای این دو مصاحبه، سیاسی است چرا که حول و حوش قدرت و قدرتمندان و اعمال مقتدرانه چرخ می‌زند و سیاست هم چیزی نیست جز تئوری قدرت و عمل قدرت‌مدارانه. همچنین است گزیده‌هایی که در باب قرائت فاشیستی از دین و «روحانیت» آمده و خصلت کاملاً سیاسی دارد و به مکتبی و نهادی در جامعه امروز ایران مربوط می‌شود که سهم مؤثری در تدبیر امور سیاسی و اجتماعی دارند. مقاله والا و کیلی که بهانه تهمت‌هایی به صاحب این قلم نیز قرار گرفت، خواننده را از آرای سیاسی وی آگاهتر خواهد کرد.

پاسخ به پرسش‌های انصار حزب‌الله، قصه ویژه‌ای دارد. پس از واقعه نوزدهم مهرماه ۱۳۷۴، و حمله ستمگرانه انصار حزب‌الله به ۲۰۰۰ شرکت‌کننده در جلسه سخنرانی دانشکده فنی دانشگاه تهران، و دفاع جانانه خطیب نماز جمعه (شیخ احمد جنتی) از آنان و تخطئه سخنران مضروب و مجروح، نفرت عمومی از این پدیده بالا گرفت و حاجت به توجیه آن افزون‌تر شد. لذا راهزنان از یک طرف، ندای مناظره سر دادند و چنین وانمودند که گویی قومی فرهنگ‌دوست‌اند که سینه چاک مذاکرات عالمانه و آزادانه، در محیطی امن با دیگرانند و حتی جلسات سخنرانی ترتیب دادند و کسانی چون غلامعلی حداد عادل (رئیس کنونی فرهنگستان زبان و ادب) را به سخنرانی گماشتند تا رنگ علم طلبان را به غلظت

وانمایند، و از طرف دیگر، به کمک جمعی از شاگردان سید احمد فرید (که رأس و رئیس مؤسسان فاشیسم دینی و مروج تفسیر هیتلری از ولایت بود و شاگردانش در جمیع جراید ولایت فروش حضوری بی غیبت داشتند) پرسش‌نامه‌ای پراکندند و در قالب سؤالاتی عوامانه و تحریک‌کننده صاحب این قلم را به سکولاریزم و پوزیتیویزم و لیبرالیزم و بددینی و... متهم نمودند. پاسخی که برای آن پرسش‌ها تهیه نمودم، به حکم وزارت اطلاعات در محاق توقیف ماند و اینک برای اولین بار نور آفتاب را می‌بیند و گوشه‌ای از مباحثات اقطاب علمی! آن دوران را آفتابی می‌کند.

بریده‌های جراید بخش دیگر این کتاب است که بسیار اندک‌اند و فقط در محدودهٔ ایضاح وقایع، به قدر ضرورت آورده شده‌اند. شرح سفرهای علمی که به تفاریق در مجلهٔ کیان منتشر می‌شد، باز نمایندهٔ فعالیت‌های علمی صاحب این قلم در دوران انسداد سیاسی است. در آن مدت که در خاک خود نه امکان تدریس داشتم نه اجازهٔ سخنرانی و نه امنیت جانی، دعوت نهادهای علمی و دانشگاهی کشورهای گوناگون را اجابت کردم و چندین بار به سفر رفتم، و یک بار به مدت یازده ماه در هجرت بسر بردم و غم غربت و رنج تنهایی را بر ناامنی و بی‌عملی در وطن ترجیح دادم و کارهای پژوهشی و آموزشی خود را دنبال کردم و با مجامع ایرانی و غیرایرانی، مسلمان و غیرمسلمان نشست‌ها و دیدارها داشتم و مجمعی از دستاوردهای آن را که در آن سفرنامه‌ها آمده است، در این کتاب آوردم.

اما غزلی که کتاب با آن گشوده می‌شود، هم تاریخچه‌ای دارد. نگارنده را از نشر مقاله منع کرده بودند و این غزل در شماره ۲۸ کیان به چاپ رسید تا هم جای خالی مقاله را پر کند، و هم خبر از شب تیره، تنهایی و خزان سرد زمستانی بدهد که گرمای بهار عاشقی را ستانده و بر منار آشنائیها چراغی را روشن نگذاشته است.

اکنون که تاریخ این ملک و ملت بار دیگر ورق خورده است و به ارادهٔ مردم و علی‌رغم عدو، و در جواب بی‌رسمی‌ها و بی‌رحمی‌های گذشته، کسی بر مصطفیٰ ریاست و سیاست نشسته است که به حقوق مردم اعتنا و اعتقاد دارد، و ناموس‌شکنی و فرهنگ‌ستیزی و دانشگاه‌سوزی و اندیشه‌کوبی راهزنان دین و دانش دل او را به درد می‌آورد، شایسته است که تاریخ و فلسفهٔ خشونت به جدّ مورد مطالعه مجدّد قرار گیرد و نسبت آن با اندیشهٔ دینی و

شش _____ سیاست - نامه

خوی و خصلت حکومتگری در این مرز و بوم بازیافته شود و با عبرت آموزی از تاریخ،
نحله‌ای و نظامی انسانی پی افکنده شود که در آن آبرو و جان ارزان نباشد و انسانی به جهانی
و آدمی به عالمی بیارزد.

اگر این کتاب خشتی از آن بنای بالنده باشد، کلاه گوشه مصنف به آفتاب خواهد رسید.
در پایان، وظیفه خود می‌دانم که از دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر احمد نراقی که در
نظم و تدوین این کتاب، مصنف را سخاوتمندانه مساعدت نموده‌اند، سپاسگزاری کند.

عبدالکریم سروش

۱۳۷۷/۱۲/۲۵

نامه‌ها

نامه خصوصی به

ریاست جمهوری اسلامی ایران (آقای هاشمی رفسنجانی)
وریاست قوه قضائیه (آقای محمد یزدی)

جناب حجة الاسلام والمسلمین هاشمی و آیت الله محمد یزدی

پس از تحیت و اکرام

لاجرم مستحضرید که پس از سخنانی که این جانب به دعوت دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه اصفهان، در آذرماه امسال (۱۳۷۱)، در آن دانشگاه تحت عنوان «انتظارات دانشگاه از حوزه» ایراد کردم، بانگهای اعتراض بسیاری برخاست که فضای جامعه دانشگاهی کشور را به شدت متشنج کرد. آقای مکارم شیرازی، مدرس حوزه علمیه قم، آغازگر این امر بود که سخنان تحریک کننده اش بلافاصله در روزنامه رسالت درج گردید. وی در آن سخنان مرا نفاق افکن و مغلظه گر و... خواند و کار مرا شبیه کار کسروی دانست. پس از آن، طلبه دیگری به نام غرویان از مدرسه باقرالعلوم که تحت مدیریت آقای محمدتقی مصباح یزدی است، به ایراد سخنرانی پرداخت. او هم در سخنرانیش گفت که نوبت نصیحت گذشته است و مسؤولان باید کاری بکنند (این سخنرانی هم مختصراً در روزنامه رسالت و مشروحاً در روزنامه سلام انتشار یافت). بعد از آن آقای باقر خرازی، طلبه جوان دیگر که ریاست حزب الله قم را دارد، سخنرانی تندی علیه من کرد و حتی به مسائل زندگی خصوصی من تعرض کرد و چندبار طلاب هیجان زده را علیه من ترغیب و تحریک نمود. (که بنابر مسموع